

ترجمه، استعمار و شعر

ترجمه شهلا شریفی

در باره مسؤلیت مترجم در قبال مخاطب زبان مقصد سوزان باسنت می‌گوید: تلاش برای تحمیل نظام ارزشی فرهنگ زبان مبدأ بر فرهنگ زبان مقصد کار خطرناکی است و مترجم نباید فریب این ادعا را بخورد که تنها با اتکا به متن اصلی می‌توان مقصود نویسنده را دریافت. مترجم نمی‌تواند نویسنده متن زبان مبدأ باشد اما در مقام نویسنده متن زبان مقصد روشن است که در قبال خوانندگانش تعهد اخلاقی دارد.

در این مقاله دربارهٔ پیامدهای پای‌بندی بیش از حد مترجم به مخاطب زبان مقصد بحث خواهم کرد و نشان خواهم داد که این پای‌بندی چگونه ترجمه را مخدوش می‌کند و در انتقال ارزشهای فرهنگی مشکل‌ساز می‌شود. آنهم در شرایطی که این ارزشها بخشی از رابطه استعماری جهان اول و سوم را تشکیل می‌دهند. جا دارد سخن را با نقل شعری از دیوان تاگور با عنوان "گیتانجالی" یا سرود نیایش شروع کنم. این دیوان مجموعه اشعاری است که تاگور به خاطر آن در سال ۱۹۱۳ جایزه نوبل دریافت کرد. این اولین باری بود که جایزه‌ای که همه آرزوی تملک آن را دارند به یک غیر اروپایی اعطا می‌شد. به شاعری از آسیا. ترجمه این شعر به انگلیسی به قلم خود تاگور چنین است:

I ask for a moment's indulgence to sit thy side.

The works that I have in hand I will finish afterwards.

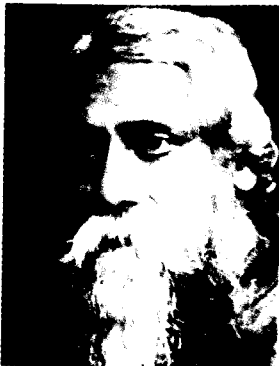
Away from the sight of thy face my heart knows no rest or respite, and my work becomes an endless toil in a shoreless sea of toil.

To-day the summer has come at my window with its sighs and murmurs; and the bees are playing with their ministrals at the court of the flowering grove.

Now it is time to sit quiet, face to face with thee, and to sing dedication of life in this silent and overflowing leisure.

ترجمه تحت‌اللفظی ترجمه تاگور:

دمی به خوشدلی می‌طلبم تا در کنار تو بنشینم
کاری را که در دست دارم بعدها به انجام خواهم رساند
دور از دیدار روی تو دل من آرام و قرار ندارد
و کار در نظرم تلاشی بی‌پایان است در دریایی از مصائب
امروز تابستان کنار پنجره‌ام آمد با آهها و زمزمه‌هایش
و زنبورها به خنیاگری در باغ پر شکوفه نوا سر می‌دهند
اکنون وقت آن است که رو در روی تو بنشینم
و در این سکوت و فراغت سرشار سرود تسلیم جان بخوانم.



ترجمه تحت‌اللفظی من از متن اصلی بنگالی به نحو چشمگیری از جنبه‌های مختلف با این ترجمه منشور تا تفاوت دارد:

Let me sit near you only for a little while	بگذر لختی کنار تو بنشینم
The work I have in my hands, I will finish later	بعد از دیدار تو به سراغ کارم خواهم رفت
If I do not look at your face,	اگر به چهره تو نگاه نکنم
My heart finds no peace;	قلبم آرام نمی‌گیرد
The more I plunge myself in work	هر چه بیشتر در کار غرقه می‌شوم
I wander in a sea that has lost its shores	بیشتر در دریایی که ساحلش پیدا نیست سرگردان می‌شوم
Spring with its ecstatic breath	بهار با نفس خلسه‌آورش
Has come to my window,	پشت پنجره‌خانه‌ام آمده
The lazy bee comes humming	زنبور تنبل وزوزکنان می‌آید
And dwells in the garden	در باغ لانه می‌کند
Today it is the time to sit in a nook	امروز وقت آن‌است که در خلوتی روبروی هم بنشینیم
Look into each other's eyes	و در چشمان هم بنگریم
Today the song of life-surrender	امروز ترانه تسلیم جان را
I will sing in the quietness of leisure.	در سکوت و آرامش می‌سرایم

در این مثال می‌توان به روشنی دید که تا‌گور نه فقط سبک متن اصلی، بلکه صور خیال و لحن تغزلی آن را هم در ترجمه تغییر داده است، بگذریم از این که سیاق کلام را به گونه‌ای تغییر داده که مطابق سبک شعر انگلیسی در دوران ادوارد باشد. این تغییرات آگاهانه اعمال شده تا سبک شعر با سبک شعری متداول در زبان مقصد همخوانی داشته باشد. تا‌گور بدین منظور لحن شعر و صور خیال آن‌را تغییر داده و در نتیجه هیچ‌یک از خصوصیات تغزلی متن اصلی به ترجمه انگلیسی راه نیافته است.

چرا این همه تفاوت در صورت و سبک اشعار تا‌گور و ترجمه آنها وجود دارد؟ چرا تا‌گور به اراده خود شعرهایش را به گونه‌ای ترجمه کرده که تا حد زیادی با متن اصلی تفاوت دارند؟ این سؤالها ما را به قلمرو ارزشهای فرهنگی و نیروهایی می‌کشاند که نگرش ما را با توجه به "نگرش دیگران" شکل می‌دهد. این کار تا‌گور به روشنی عوامل پیچیده‌ای را که در کار ترجمه دخیل‌اند آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که وقتی مترجم قبل از هر چیز خود را در برابر مخاطب ترجمه متعهد می‌بیند چه مشکلاتی در کار ایجاد می‌شود. اختلافات دیدگاه تا‌گور در برابر شعر در دو زبان مختلف باید در چارچوب نظامهای فرهنگی و رابطه میان آنها بررسی شود.

تصور من در مورد ماهیت منحصر به فرد ترجمه تا‌گور از اشعار خودش مبتنی بر دو پیش فرض متفاوت است. نخست آن‌که من اعتقاد دارم دریافته‌ای او از زبان و ادبیات انگلیسی بیشتر از ایدئولوژی زیبا شناختی عصر رمانتیک و عصر ویکتوریا تأثیر گرفته است، دورانی که بریتانیا در اوج قدرت استعماری خود جای داشت. اگر چه تا‌گور خود هیچ‌گاه آموزش رسمی ندیده بود از صمیم دل از نظام آموزشی بریتانیا که بر هند تحمیل می‌شد متنفر بود با این همه جذب ایدئولوژی زیبا شناختی رایج در عصر خود شد و اساساً زبان انگلیسی را از طریق ادبیات آن آموخت. تا‌گور عمدتاً بدون معلم، بخش اعظم ادبیات انگلیسی و ادبیات نوشته شده به زبان سانسکریت را مطالعه

کرد و در جوانی از هر دو زبان شعر ترجمه می‌کرد. در انگلیسی ترجیح می‌داد آثار شکسپیر و نویسندگان عصر رمانتیک و عصر ویکتوریا را بخواند. دو اظهار نظر او که در دو موقعیت مختلف بیان شده نشانگر گرایش و تعصب او نسبت به زبان و ادبیات انگلیسی است:

وقتی به اندازه کافی بنگالی را آموختیم، شروع کردیم به آموختن انگلیسی. معلممان آغور بابو دانشجوی پزشکی بود که شبها برای تدریس می‌آمد. می‌گویند کشف آتش مهمترین اختراع انسان است و من نمی‌خواهم آن را انکار کنم. اما پرنده‌ها نمی‌توانند شبها لانه‌هایشان را روشن کنند و من احساس می‌کنم بچه‌های آنها خیلی خوشبختند. زبانی که آنها می‌آموزند آموختنش وقت صبح است و آن را با علاقه می‌آموزند. اما نباید فراموش کرد آنها انگلیسی نمی‌آموزند.

تا گور آشکارا در برابر تحمیل انگلیسی برآذهان جوانترها که نسبت به زبان خارجی واکنش خصمانه نشان می‌دادند، حساس بود و بنابراین ممکن است تجربیات دوران نوجوانیش نحوه نگرش او را به فرهنگی که زبان خارجی عرضه می‌کرد شکل داده باشند. سالها بعد تا گور در گفتگویی با ادوارد تامسون می‌گوید: "این شعرای جدید شما به زبان جدیدی صحبت می‌کنند. من زبان شاعران بعد از کیتس و شلی را نمی‌فهمم. من فقط می‌توانم زبان بلانت، دیویس و دولامار را بفهمم، اما نه دیگران را."

آنچه روشن است این که تا گور وقتی اشعار خودش را به انگلیسی ترجمه می‌کند به عمد شیوه نگارشی شبیه این شاعران برمی‌گزیند. او تغییراتی در ترجمه می‌دهد تا با ایدئولوژی فرهنگ یا نظام غالب مطابقت کند. بنابراین ترجمه‌هایش به آسانی با معیارهای شعری زبان مقصد همخوانی پیدا می‌کند. او همان نقش قالبی را ایفا می‌کند که برای استعمارگر آشناست، صدایی که نه تنها از آرایش و آسایش دنیایی دور صحبت می‌کند بلکه راه‌گریز از ماده‌گرایی دنیای امروز غرب را نیز نشان می‌دهد. در این جاست که دومین پیش فرض من در مورد ترجمه‌های تا گور مطرح می‌شود. و من می‌خواهم در ادامه این مقاله در مورد این جنبه از خطمشی ترجمه صحبت کنم.

شاید مهمترین حقیقت موجود در این خطمشی این باشد که تا گور تعدادی شعر خاص را برای ترجمه به انگلیسی برگزیده بود. او زمانی دست به ترجمه این اشعار زد که به دلیل بیماری مجبور بود سفر سومش را به اروپا در بهار ۱۹۱۲ لغو کند و برای گذراندن دوران نقاهت به شلیداها ناحیه‌ای در شرق بنگال برود. جایی که خانواده تا گور در آن ملکی داشتند و آن ملک مکان دلخواه او بود.

قرن جدید برای تا گور از بسیاری جهات حامل رنج و مشقت بود. همسر و دو فرزندش مرده بودند و او سخت سرگرم کارهای مدرسه سانتینی کتان* بود که خود بنیاد نهاده بود. تحمل بار غمها بتدریج برای تا گور بسیار مشکل می‌شد. در آن وضعیت روحی و جسمی تا گور فقط شعرهایی را از چند مجموعه برای ترجمه انتخاب کرد که از نوع ویژه‌ای بودند. این شعرها سروده‌های روحانی و مذهبی او بودند. اشعار مذهبی در بنگال و نیز در هند، اشعار بسیار مبهمی هستند. در این اشعار از مؤمن به‌عنوان عاشق یا دوست یاد می‌شود و نه لزوماً به نام مریدی که در جستجوی مرادی است. هر فرد آشنا به سنت بنگالی جذابیت بی‌همتای این اشعار را درمی‌یابد. این اشعار هم عاشقانه است هم معنوی و مذهبی و تصاویر آنها تا حد زیادی از سروده‌های ویسناوا تأثیر پذیرفته است. این دیدگاه مذهبی بی‌گمان با دیدگاه مسیحیت ارتدکس همخوانی نداشت و غریبانی را که از غنا و قدرت حیاتی آن سنت بی‌خبر بودند و بیشتر با قالبهای موجود انس داشتند به تحیر وامی‌داشت.

نظر من این است که برخلاف این ادعا که تا گور به طور ناگهانی و از روی هوس به ترجمه اشعار خود دست

زده، می‌توان ثابت کرد تا گور آگاهانه در پی یافتن مخاطب بیشتر بوده است و انتخاب این اشعار و ترجمه آنها به انگلیسی تحت تأثیر عامل تاریخی بوده است. من معتقدم این ترجمه‌ها نمی‌تواند کار کسی جز خود تا گور باشد چرا که پیچیدگی کار را به شیوه‌ای کاملاً منحصر به فرد نشان می‌دهند. آنچه قابل توجه و در عین حال کاملاً طبیعی است این است که او در هر یک از دو زبان به شیوه‌ای متفاوت به شعر نزدیک می‌شود. در حقیقت تا گور وقتی ترجمه می‌کند در دو دنیای متفاوت زندگی می‌کند. وقتی به زبان مبدأ می‌نویسد، از غرابت واژگان و فرهنگ بیگانه آزاد و رهاست و از لغات مردم کوچه و بازار بهره می‌برد. وقتی ترجمه می‌کند به بافت دیگری وارد می‌شود. بافتی که در آن «من» استعمار شده‌اش تجلی می‌یابد. تا گور با وضوح فراوان اعتبار نظریه سایپر-ورف را نشان می‌دهد که زبان واقعیت را شکل می‌دهد. بنابراین وقتی فرد به زبان دیگری می‌نویسد، به واقعیت دیگری وارد می‌شود. ترجمه تا گور از اشعار خود به خاطر تلاشهای ویلیام روتن اشتاین که عمیقاً مجذوب این اشعار منشور شده بود در انگلستان مخاطب بسیار پیدا کرد. او سه نسخه از ترجمه‌ها تهیه کرد و آن‌را به بیتس، برادلی و استاپفورد بروک تقدیم داشت. بیتس برخی از اشعار را در جمع میهمانان حاضر در خانه روتن اشتاین در هفدهم ژولای ۱۹۱۲ خواند. از جمله این میهمانان ارنست رابز، اولین آندرهیل و سی. اف اندروز بودند. با پایمردی روتن اشتاین این اشعار تحت عنوان گیتانجالی یا سرود نیایش در ابتدا با تیراژ محدود توسط جامعه هندی لندن و سپس توسط مک‌میلان منتشر شد. در نوامبر ۱۹۱۳ جایزه نوبل به خاطر گیتانجالی به تا گور اعطا شد.

بلافاصله بعد از انتشار ترجمه انگلیسی گیتانجالی تا گور در غرب تبدیل به پدیده ادبی شد. بیتس مقدمه‌ای بر این کتاب نوشت و در آن تا گور را قدیسی معرفی کرد که متعلق به سنتی است که شعر و مذهب را از هم جدا نمی‌داند. مثل همیشه بیتس با خیال‌پردازی دنیایی را باز می‌آفریند که می‌پندارد دنیای تا گور است. و درباره آن قلم فرسایی می‌کند. این دنیا، دنیایی است که بیتس از دیگران می‌سازد، دنیایی که تصورات و خیالاتش در آن آزادانه به پرواز درمی‌آیند. او می‌نویسد: یک ملت، یک تمدن که به نظر ما بی‌اندازه عجیب می‌آید، در این پدیده ساخته خیال حضور می‌یابد. با این حال آنچه ما را به شگفتی وامی‌دارد غرابت این دنیا نیست بلکه شگفتی در این است که ما با تصویر خویش روبرو می‌شویم، گویی در جنگل بید «روزی» قدم می‌زنیم و یا برای اولین بار در عالم ادبیات صدایمان را در رؤیا می‌شنویم.

بیتس در این اشعار چشم انداز بهتری از زندگی می‌یابد. او در این اشعار روشنی و سادگی می‌بیند، همان چیزها که در تمام زندگی‌اش بهبوده در پی دسترسی به آنهاست. نقل قول فوق ماهیت قالبی این عکس‌العمل را نشان می‌دهد، آرزویی که اغلب در خواب به تحقق می‌پیوندد و خوابی که مستلزم جنگل بید «روزی» است بیتس در ادامه می‌نویسد:

این معصومیت و سادگی که فرد در هیچ کجای دیگر ادبیات پیدا نمی‌کند این سادگی و معصومیت باعث می‌شود که پرنده و برگ آنچنان در چشم فرد جلوه کند که در چشم کودک، و تغییر فصول همچون زمان کودکی رویدادهایی بزرگ به نظر بیاید، زمانی که افکار مابین ما و آنها فاصله نینداخته بود.

گاه از خود می‌پرسم آیا این همه را از ادبیات بنگالی دارد یا از مذهب و گاه خوش دارم که آن را موروثی به‌شمار آورم.

نگاه بیتس به تا گور حاکی از ارزشی است که در غرب برای تا گور قایل بوده‌اند. غریبان به تا گور به چشم پیامبر یا عارفی از سرزمینهای ناآشنای شرق می‌نگریستند. محققان میزان استقبال مردم از تا گور را کاملاً بررسی کرده و نشان داده‌اند که استقبال خوانندگان از ترجمه تا گور به دلیل عرفان‌گرایی و محتوای فلسفی اشعار او بوده است. بیشتر منتقدین این ترجمه‌ها را به خاطر ماهیت عرفانی یا مذهبی‌شان می‌ستوند یا تبلیغ می‌کردند. آنها فقط

تصویرات قالبی را که غریبان از شرق داشتند تأیید و تکرار می‌کردند. مؤسسه انتشاراتی مک میلان آثار ترجمه شده تاگور را مطابق با احساس عمومی موجود در غرب تبلیغ می‌کرد. چند مثال کافی است تا نشان بدهد آنها با چه دیدی اشعار تاگور را می‌خواندند.

در این کتاب عصاره خرد و بینش پیامبر بزرگ هند به شکل منتخباتی کوتاه آورده شده است. این سخنان بیشتر از آثار دیگر شاعر گلچین شده و حاوی جوهر پیام شرق به دنیای غرب است.

به کلمات «خرد»، «پیامبر»، «پیام شرقی» توجه کنید. این کلمات نشانگر عکس‌العمل عمومی در مقابل این ترجمه‌هاست. تاگور این هنرمند پیشرو در زبان بنگالی، به صورت عارف یا پیامبر از شرق معرفی می‌شد، پیامبری که قبل از سال ۱۹۱۴، صلح و معنویت را به اروپای فرسوده از کشمکش و ستیز می‌آورد.

شاید جالبترین نمونه این شواهد را که نشان دهنده برخورد استعماری است بتوان در تقدیرنامه جایزه نوبل یافت، آنجا که کمیته نوبل به گیتانجالی به عنوان «مجموعه‌ای از اشعار مذهبی» اشاره می‌کند. این مدرک، گواه شگفت‌انگیزی بر نحوه نگاه دنیای غرب به شاعری از شرق است شاعری که به خاطر توانایی‌اش در انتقال خرد مورد قضاوت قرار می‌گیرد نه به خاطر توانایی‌های هنری‌اش فکر می‌کنم فقط بدین طریق است که استعمارگر حاضر می‌شود با استعمار شده کنار بیاید و این تنها راه ممکن برای پذیرش شخصی است که از نژاد اتباع است. او را به این دلیل می‌پذیرند که نماینده خرد و غرابت دنیای دیگری است.

تاگور در غرب رسالتی بس مهمتر از رسالت هنرمند یا شاعر یافت و شعرش وسیله‌ای در خدمت رسالتش شد. در ابتدا، در کمیته نوبل بر سر انتخاب شخصی از چنان «نقطه دوری» از دنیا، به هر معنی که می‌خواست باشد، اختلاف نظر وجود داشت. بعداً این مشکل با یادآوری این «امید و آرزو که در اهدای این جایزه نباید هیچ توجهی به ملیت کاندیدای پیشنهادی بشود» حل شد.

مسئله ملیت، مسئله مهمی بود. اما از آنجا که جایزه به رغم همه مسائل به تبعه‌ای از انگلستان داده می‌شد، ذکر ملیت متفاوت تاگور دیگر چندان اهمیت نداشت. کمیته این مشکل را بدین صورت حل کرد:

«ما آگاهیم که انگیزه شاعر تلاش برای آشتی دادن دو پاره تمدن است که بسیار از یکدیگر به دور افتاده‌اند.»

کمیته در افزودن مهمترین بند به بیانیه خود کوتاهی نکرد:

«معنویت حقیقی این اثر به روشنترین و کاملترین شکل مبین تلاشهای مبلغان مسیحی در سرتاسر دنیاست. از برکت حرکت این مبلغان چشمه‌های جوشانی از آب حیات‌بخش جاری شده که به ویژه شعر ممکن است از این چشمه‌ها الهام بگیرد. اگر چه آن چشمه‌ها ممکن است با جویبارهای بیگانه در آمیزند و یا به اعماق دنیای خیال‌کشانه شوند یا نشوند. به‌طور اخص، تبلیغ مذهب مسیحیت در بسیاری از مناطق دنیا امکان حرکت به سمت تجدید حیات و احیای زبانهای بومی را فراهم آورده است. به عبارت دیگر مسیحیت آزادی زبانهای بومی از اسارت سنتهای ساختگی و به تبع آن حرکت به سمت گسترش ظرفیت آن زبانها برای حفظ و نگهداری حیات شعر طبیعی را به دنبال آورده است.»

علت اینکه چنین قطعه بلندی از تقدیرنامه را نقل کردم این است که این قطعه، به نظر من به بهترین وجه بیانگر سلطه فرهنگی استعمار است. این قطعه نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ استعمار شاعر بومی را جزئی از یا دنباله رسالت مسیحیت در آسیا معرفی می‌کند. روشن است که جهان غرب و تاگور شاعر را فقط در دو زمینه مشخص می‌پذیرفت: عارف یا مبلغ مذهبی و شخصی که مبلغان مسیحی را در انجام وظیفه‌شان برای رهاندن بومیان از قید

سنت و تاریخشان یاری می‌کند. عجیب این است که تاگور زمینهٔ چنین برداشتی را فراهم کرده بود. او آثارش به گونه‌ای ترجمه کرده بود که با طبیعت استعمارگر همخوانی داشت و کاملاً بر تصورات قالبی غریبان از شرق منطبق بود. شاعر و شعرش قربانی شدند. عرفان‌گرایی در نخستین دهه‌های قرن بیستم فضیلتی ارزشمند به شمار می‌آمد. تاگور به آسانی، نوعی عارف شناخته شد، نوعی که خود او از طریق ترجمه‌هایش به آفرینش آن کمک کرده بود. آخرین عبارت متنی که از تقدیر نامه نقل کردم بخوبی مبین این نوع نگرش است.

شعری که در ابتدای مقاله آوردم ثابت می‌کند که همه اشعار گیتانجالی آشکارا معنوی یا مذهبی نبودند. اشعار دیگری هستند که انواع گونه‌گونی از احساسات و مضامین را در بر می‌گیرند اما تقدیرنامه نوبل بر اساس تصورات رایج دربارهٔ خرد جهان شرق حکم کلی صادر می‌کند و می‌گوید: سرودهای نیایش آکنده از ستایش و پرستش و عبادت پرشور و صادقانه است که شاعر نثار خدای بی‌نام خود می‌کند. ممکن است زهد عارفانه و یا حتی ریاضت اخلاقی با این نوع پرستش که می‌توان آن را نوعی خداشناسی زیبا شناسانه دانست بیگانه باشد اما چنین زهدی با شعر تاگور هماهنگی کامل دارد و این به او آرامش بخشیده است. او کسب آن آرامش را به جانهای خسته و غم‌زده حتی در چارچوب مسیحیت نوید می‌دهد.

بنابراین تاگور مایهٔ مباهات بود از آن روی که قادر بود به جانهای خسته و دردمند ولو آنکه مسیحی باشند آرامش ببخشد. در حقیقت گیتانجالی تصورات قالبی غریبان از عرفان شرق را تأیید کرد و دیگر جنبه‌های این اثر به کلی نادیده گرفته شد.

شهرت و محبوبیت تاگور در غرب در سه دهه نخستین این قرن مبتنی بر درک خردمندانه آثارش نیست بلکه بر پیوند احساسی غرب با جهان شرق استوار است که جهانی اسرار آمیز می‌نمود، جهانی که عارفان و پیامبرانش برای عوام شادی به ارمغان می‌آوردند. به عبارت دیگر تاگور دلیل دیگری در جهت تثبیت تصور قالبی غریبان از شرق به دست ایشان می‌دهد. او به نوعی مبلغ تبدیل می‌شود، مبلغی که با دیگر مبلغان متفاوت است اما هرچه باشد مبلغ است.

این که شهرت تاگور مدت‌زایدی در غرب دوام‌نیافت کاملاً طبیعی است. او به همان سرعت که به شهرت رسید فراموش شد. غریبان پس از چندی او را خسته‌کننده یافتند و همچون شیئی از نظر افتاده طردش کردند. حالا دیگر ادیبان غربی بسیار محتاط بودند و دیگر آن ویژگی‌هایی که چند سال قبل در تاگور ستوده بودند بر نمی‌تافتند. جنگ و پیامدهای ناشی از آن ایدئولوژی زیبایی‌شناختی دنیای غرب را در مورد شعر تغییر داده بود.

شعر انگلیسی کاملاً متحول شده بود و طغیان علیه مکاتب رمانتیک، ویکتوریایی و ادواری شعر پیشگامان شعر بود. ترجمه‌های تاگور قربانی این تغییرات شد. تغییراتی که در واقع نمایانگر تحولات عمیق در زندگی غریبان بود. افزون بر این تاگور ثابت کرد که با آنچه استعمار در موردش می‌اندیشد بسیار تفاوت دارد. او خطابه‌های تندی علیه ملی‌گرایی در شکل افراطی آن ارائه کرد و این چنین بود که هم در داخل و هم در خارج کشور دشمنان بسیار یافت. او در قالبی که دنیای غرب برای شاعری از دنیای شرق ساخته بود جا نمی‌گرفت.

از آن پس انتقاد شدیدی از آثارش در قالب نقدها و مقالات آغاز شد، درست برعکس استقبال گرمی که چند سال قبل از او به‌عمل آورده بودند. تاگور تا سال ۱۹۴۱ زندگی کرد و در تمام طول زندگی در تلاشهای سازنده‌اش نو آور باقی ماند. نوشته‌هایش به بنگالی مسیر ادبیات بنگالی را تغییر داد و بر زندگی و آثار ادبی این شبه قاره تأثیر نهاد. او حتی هم اکنون نیز تأثیر مهمی در هند و بنگال دارد و به شیوه‌های گوناگون نمایانگر دستاوردهای فرهنگی مردم است. اما در ترجمهٔ انگلیسی ما با تاگوری متفاوت روبرویم که خود را مرتبط با استعمار و سلطه فرهنگی وابسته کرده است. پای‌بندی بیش از حد تاگور به مخاطب انگلیسی زبان شعرش، تأثیری مخرب در ترجمه اشعارش به‌جا گذاشته است. ■